



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

شماره ۵۵

حمل ۱۳۹۸، اپریل ۲۰۲۰

ویروس کرونا و ترک برداشتن قدسیت دین

آتیلا مهربان

وجود دارند. مثلاً می‌توانند موجودی از مریخ را در قالب شکلی بسیار عجیب مُجَسِّم سازند، مع الوصف این موجود عجیب و غریب کماکان دارای چشم، دماغ، سر، گردن، تن و دست و پا می‌باشد. منتها به شیوه غیرمتعارف، شکل و مکان متفاوت.

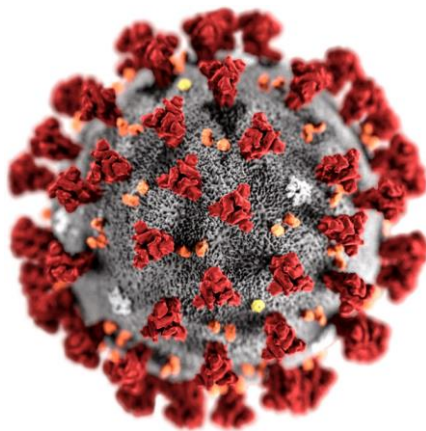
موجود سورریالیستی خدا، هم از این امر مستثنی نیست. تمام صفاتی که به او نسبت داده می‌شود، تجلی صفات اکثراً دور از دسترس انسان هست. به این شیوه او را مافوق همه پدیده‌ها قرار داده و آن را قدرت مطلق که همه امور بر مبنای اراده او اتفاق می‌افتد، معرفی می‌نمایند. اصلاً او سناریو نویس و کارگردان همه چیزی که در جهان اتفاق می‌افتد معرفی شده و به این دلیل مقدس شمرده می‌شود.

به همین منوال تشکیلات "اداری" دین، هم شبیه به آن چیزی است که زنده گی انسانها را در روی زمین بر اساس آن اداره می‌نمایند. یعنی رأس هرم قدرت، دستیاران، نمایندگان مخصوص و خیلی از مدیران، کاتبان و قاعده هرم که متشکل از عوام الناس می‌باشد. با این تفاوت که رأس هرم و مجریان فرمان آگاهانه در آسمان‌ها و در پس پرده تقدس قرار داده شده‌اند، تا از دسترس مردم و نقد میرا باشند.

گسترش فهم شان از پدیده‌های ناشناخته شده است. البته انقیاد‌هایی از این قبیل ممر زنده گی عده بی نیز گردیده است. کسانی که خود شان را نماینده گان نیروهای مافوق طبیعی تراشیده و به واسطه بی میان انسانها و موجودات زائیده ذهن آنها تبدیل شده و به بهانه الهام از آنها و اجرای دساتیر "خدایان" به قول مارکس "جهالت انسانها را ابدی" ساخته‌اند.

ذهن بشر قادر به ایجاد پدیده‌های سورریالیستی است، ولی همه چیزی که خلق می‌نمایند، انعکاسی از اشیا و پدیده‌هایی‌اند که عینیت داشته و در خارج از ذهن بشر

تنازع بقا و تلاش انسان در مهار طبیعت برای ادامه حیاتش امریست مستمر و جاری. شعاع حاکمیت انسانها در مهار طبیعت با درک آنها از قوانین حاکم بر طبیعت مربوط می‌شود. آن جایی که ذهن جست و جوگر انسان قادر به ارائه پاسخ مناسب به معضلی نبوده و استدلال منطقی در درک پدیده بی ممکن نشده است، انسان‌ها وادار به کرنش در برابر رویداد‌هایی گاه‌آ‌خشن طبیعی شده و به کرنش در برابر قدرت‌های مافوق طبیعی رو آورده‌اند که همزمان با کسب آرامش نسبی ذهنی، مانعی در تلاش انسانها در



ادامه در صفحه ۲

در این شماره: سرمایه‌داری، اپیدمی کرونا و طاعون اسلام سیاسی (صفحه ۳)؛ متوهمی که از توهم دیگران می‌نالند (صفحه ۵)؛ پندار مردسالارانه و تبعات سیاسی اجتماعی آن (صفحه ۷)؛ فمینیست‌های چپ اسلام‌گرا (صفحه ۱۰)؛ آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان در باره دین (صفحه ۱۲) امتیازات مردان بر زنان و احکام ... (صفحه ۱۴) به منتقدان افغان مارکس و ... (صفحه ۱۸)

ویروس کرونا و ترک...

تا آنجا که مربوط به شهروندان عادی می شود، قاعده دقیق برای بازی خالق و مخلوق آماده شده و هر حرکت بیرون از آن قاعده حتی اگر بر استدلال محکمی هم استوار باشد، به سختی و بیرحمی توبیخ می گردد. در فرصت های عادی مخصوصاً پیروان یک دین، نا توانی خدا و نمایندگانش را در انجام امری، نمی توانند حتی تصور کنند. در این میان گاهی شرایطی غیر مترقبه و استثنایی می پیش می آید که نظم حیاتی موجود در بازی آفریدگار و بنده را از هم دریده و قدسیت دین را در هم می شکنند.

ویروس کرونا (کووید ۱۹) و قدرت سریع گسترش آن در میان مردم، یکی از آن واقعات غیر مترقبه و استثنایی می باشد. علی الرغم باور عمومی میان مسلمانان که بر اساس اعتقادات شان می پنداشتند، مکان های مقدس مربوط به خدا و پرسونل او، مکان هایی اند که علاوه بر مصون ماندن از چنین آفاتی، انسان های معتقد را نیز از گزند محفوظ می دارد، در عمل مشاهده کردند که آن مکان ها و اماکن مقدس علاوه بر آنکه قادر به دور نگهداشتن ویروس از محوطه منسوب به خودش نبودند، خود به عنوان منبع گسترش ویروس کرونا ناگزیر از مسدود شدن گردیده و حتی با پاشیدن ماده بی که دین اسلام تماس با آن را حرام می شمارد، یعنی الکھول "اماکن مقدس" ضد عفونی گردیده و منازل مسکونی افراد، از مثلاً مرقد فلان امام و یا خانه موسوم به خانه خدا که مقدس ترین و منزله ترین مکان پنداشته می شود، مصونیت بیشتری پیدا می نماید.

به این ترتیب یک واقعیت مادی، که سرسازش باور ها و عقاید را ندارد، واقعیت باور های دینی را به ساده گی آشکار ساخته و با دریدن قدسیت آن هیبت آن را به مسخره گرفته است.

این ویروس همچنان سیستم عظیم نظام سرمایه داری را به چالش کشیده و نشان داد که علی الرغم امکان جلوگیری از گسترش سریع ویروس، کسب سود بیشتر، جلوگیری از کساد شدن بازار تجارت و پیشگیری از افت بازار بورس در اولویت قرار داده شوند. قبل از اقدام به تولید مثلاً کیت های آزمایش ویروس، برد اقتصادی تولید آن مورد بررسی قرار گرفت و تا آنجا که ممکن بود برای جلوگیری از ضرر اقتصادی شرکت های مسافربری، از پرواز مسافرین که بالقوه حامل ویروس بودند، جلوگیری به عمل نیامد. افراد زیادی در آمریکا به دلیل عدم داشتن بیمه صحتی، با آنکه پوتانسیل پخش ویروس را داشتند، به حال خود شان رها گردیدند.

وزیر تجارت آمریکا در زمان آغاز اپیدمی در وهان چین، بدون توجه به انسانهایی که در معرض خطر مرگ قرار داشتند، وقیحانه وضعیت بحرانی چین و ادامه آن را به نفع اقتصاد آمریکا توصیف نمود.

جمهوری اسلامی سرمایه در ایران، نیز مانند همیشه به مسأله اپیدمی کرونا در ایران بر خورد غیر مسؤولانه و سیاسی نموده و جلاد بی آزر خا منه بی در حالی که در مراقبت های صحتی از خودش امکانات مدرن طبی در اختیار دارد، از مردم خواست با توسل به دعا از گزند ویروس مصون بمانند. با روحیه شدید غیر انسانی ناسیونالیستی کوچکترین توجه به شهروندان غیر ایرانی، مخصوصاً پناهجویان افغانستانی نداشته و با این روش شدیداً ضد انسانی، زنده گی هزاران انسان را با خطر جدی گسترش ویروس در ایران و

خارج از ایران مواجه می سازند. چون هیچ اعتمادی میان مردم و دولت جمهوری اسلامی وجود ندارد، مردم عادی به توصیه ها و اقدامات پیشگیرانه دولت باور نداشته و زمینه انتشار ویروس را بیشتر مساعد می سازند.

بدون تردید شرایط در افغانستان به دلایل روشن جنگ قدرت میان مثلث شوم جناح های غنی، عبدالله و طالبان که هر سه سر در آخور آمریکا و متحدین بین المللی آنها دارند، بهتر از وضعیت در ایران نیست. علاوه بر شیوع ویروس کرونا تلاش زلمی خلیل زاد نماینده ویژه آمریکا، در راستای سازش با طالبان، با آزاد سازی زندانیان اعضای گروه جنایتکار و تروریست طالبان، زمینه بیشتر تخریب ویروس اسلام سیاسی را در جامعه مهیا می گرداند.

بازار تیوری توطئه در تولید و پخش عمدی ویروس کرونا هم رونق زیادی کسب کرده است. اگر دست انسان در مهندسی ژنتیک وایروس کرونا مستقیم دخیل نباشد، میکانیسم کسب سود با دخالت بی رویه در محیط زیست و طبیعت و بر هم زدن ایکو سیستم، نقش مستقیمی در پخش امراض واگیر دارد. مزید بر آن ابزار دین برای ادامه حاکمیت بر ذهن مردم، دست به کار پخش تبلیغات شده و بدون توجه به زندگی مردم و خطرات پخش وایرس اقدام به تشکیل اجتماعاتی مانند دستار بندی در یکی از ولایت های شمال و تجمع برای نعره زدن الله اکبر در کابل فرا خوانده و با استفاده از کمیدین های جیره خوار مردم را تشویق به برپایی نماز جماعت می نمایند.

زنده باد سوسیالیسم!

سرمایه‌داری، اپیدمی کرونا و طاعون اسلام سیاسی

فهم آزاد

را به تیر ملامت بستند؛ نمونه یک چنین رفتار و منش فاشیستی را در رفتار و کنش قدرت حاکمه آمریکا از جمله ترامپ و خوشنودی نیروهای اسلامی نیز شاهد بودیم. نمونه بارزتر آن رفتار ضدانسانی جمهوری اسلامی ایران در قبال مهاجران و پناهنده‌گان افغانستانی است که به این ویروس مصاب شده‌اند. جمهوری جنایتکار اسلامی سرمایه در ایران در عمل حق دسترسی به درمان و بهداشت را برای "اتباع بیگانه" از جمله کارگران متولد افغانستان که سال‌ها از نیروی کار ارزان‌شان سرمایه و سود انباشته شده است، ممنوع ساخت.

ادامه در صفحه ۴

سوسیالیسم کارگری د
افغانستان دکارگرانو او
زیارایستونکو غز دی،
راشی د هر راع طبقاتی جبر
پر ضد دغه غز لا جگ او
بلنه لاپسی پراخه کرو!

هرچند که نظام سرمایه‌داری سال‌ها است که بر اساس و بر بنیاد منافع خودش خواسته است این خصلت قایم بذات و طبیعی بشر را در اشکال و وجوه گوناگون آن کمرنگ و بیهوده جلوه دهد. در این مدت پس از بروز اپیدمی کرونا شاهد تبارز جلوه‌هایی از هم‌نوع دوستی، امداد و کمک رسانی بوده ایم، که یک نمود بارز آن پرسونل طبی در بیشتر کشورهای جهان است، که در بدترین شرایط، حتی با وجود در اختیار نداشتن امکانات و تجهیزات ایمنی، به مدد هم‌نوعان‌شان شتافتند و از جان خودشان مایه گذاشتند. اما هم‌زمان جلوه دیگری از رفتار و هنجارهای ضدانسانی نیز تبارز نمودند. ناسیونالیسم و مذهب به عنوان دو ایدئولوژی و گرایشی که نافی هم سرنوشتی و حق جهان شمول و متعالی بشر است ضدیت‌شان به هم‌نوع دوستی و سرنوشت مشترک بشر را نشان دادند و در برخورد به پاندمی کرونا از زبان سخنگویان‌شان سخن از رجحان "خودی"ها بر "بیگانه‌گان" جاری شد؛ در اولین روزهای بروز اپیدمی در چین، کسانی این مصیبت دردناک که از نوع بشر قربانی می‌گرفت را به نفع "منافع ملی" خود دانستند و خوشنودی سخیف و ضدانسانی‌شان را تبارز دادند. همچنین انگشت اتهام و سرزنش احزاب، نهادها و طبقات حاکم به سوی "غیر" از جمله مردم چین و شیوه زنده‌گی و فرهنگ‌شان نشانه رفت و آن

پس از شیوع ویروس کرونا (Covid-19) و نتایج هولناک مرگ و میر ناشی از آن جهان در مجموع دچار بحران عمیقی شده است که تبعات گسترده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را در پی دارد که همچنان ادامه خواهد یافت. اما این وضعیت در جامعه‌ی چین افغانستان که هم‌زمان با بحران سیاسی و طاعون ارتجاع اسلامی و حامیان آن‌ها در نظام سرمایه‌داری دست و گریبان است، می‌تواند پیامدهای هولناک و مصیبت‌باری داشته باشد.

با شیوع این ویروس و روابط اجتماعی موجود در نظام سرمایه‌داری بشریت در برابر یک فاجعه انسانی فجیعی قرار گرفته است. فاجعه‌ی که قبل از همه از فرودستان و محرومان جوامع در اشکال گوناگون قربانی می‌گیرد. پاندمی کرونا یک بار دیگر در کنار اثبات بی‌پایه بودن خرافات و اعتقادات مذهبی همچنان به شکل بارزی عجز و ناتوانی نظام سرمایه‌داری را در مصون نگه داشتن بشر از آلام و مصائب طبیعی و تأمین رفاه و آسایش آن بر ملا ساخت.

این را نیز باید خاطر نشان ساخت که بقای بشر در همیاری، هم‌نوع دوستی و مواجهه جمعی آن با بلاها و مصائب طبیعی و اجتماعی است؛

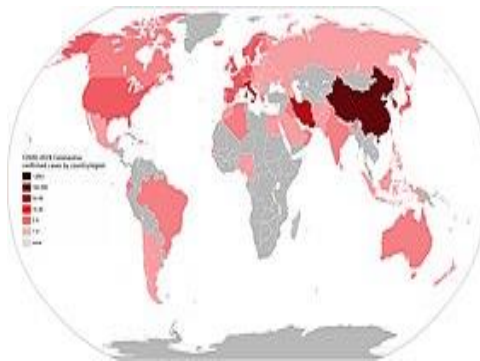
تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

سرمایه‌داری، اپیدمی کرونا...

اما واقعیت امر این است که مصائب طبیعی از این دست، یعنی شیوع یک ویروس کشنده و تباه‌کن، که به آسانی مرزها را در می‌نوردد، نژاد، طبقه، و فرهنگ و مذهب نشناخته و نمی‌شناسد، فقط تأثیرات آن است که طبقاتی می‌شود. طی چند هفته اپیدمی کرونا یا کوید ۱۹، که برخی بر این باور بودند که یک معضل محلی و کشوری در یک گوشه‌ی بی‌جهان است، به شکل حیرت‌انگیزی مرزها را در نوردید و همه را در معرض تباهی و نیستی قرار داد. ناگهان میدین و خیابان‌های بزرگترین، مدرن‌ترین و پیشرفته‌ترین شهرها و کشورهای جهان قرنطین شده و چون دشت برهوت خالی از سکنه و جنب و جوش گشتند. در پی این اپیدمی، در بیشتر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری که اقشار و لایه‌های پایینی در آن‌ها بیشتر از دیگران در معرض خطر قرار دارند، دریافتند که نظام و مناسبات حاکم با وجود آن ظاهر تصنعی که سالها در اذهان توده مردم القاء کرده‌اند آن چنان بی‌بنیاد و ضعیف است که از پس مسؤولیت‌های شان در قبال حفاظت از جان و سلامت مردم، چیزی که مدعی هستند، بر نیامدند و بر این مبنای دیوار توهم مردم نسبت به دولت‌ها و نهاد‌های بورژوازی بیشتر از گذشته ترک بر داشته است. توقع می‌رفت که در این جوامع، که به لحاظ منابع، امکانات و تکنولوژی و علم در صدر قرار دارند به ساده‌گی از پس این اپیدمی بر بیایند و آن را

کنترل نمایند. اما در لیست ارجحیت‌های این نظام، انسان‌ها و سلامت‌شان در صدر قرار ندارند.

اپیدمی کرونا اما به شکل آشکاری نشان داد که بورژوازی و دولت‌های سرمایه‌داری هیچ‌گونه ارزشی برای جان انسان‌ها قایل نبوده و نیستند. با وجود امکانات عظیم مالی، تکنولوژیک و علمی بیماران و مبتلایان حتی از دسترسی به تخت‌خواب و دستگاه‌های تنفسی و کارگران و پرسونل طبی از داشتن دستکش و ماسک هم محروم‌اند، چه رسد به این که امنیت و سلامت و رفاه مردم را ضمانت نمایند. دولت‌ها و نهاد‌های نظام سرمایه‌داری هیچ استراتژی‌ی جز خریدن فرصت بیشتر و در بهترین حالت کم کردن هزینه مرگ و میر و کاستن از سرعت آن ندارند؛ آنجا هم که کاری انجام داده‌اند در حد یک توصیه است تا مردم با رعایت آن خودشان را از مرگ حتمی نجات دهند.



این وضع در افغانستان بیشتر از هر کشور دیگری در دنیا اسفبار و مهلک است. قدرت حاکمه از مردم گرسنه، فقیر، درمانده و گرفتار در چنبره فقر، جنگ و طاعون اسلام سیاسی، بدون هیچ ضمانتی و بدون تأمین حداقل بخور و نمیر، می‌خواهد که خودشان را قرنطین نمایند؛ مضاف بر آن با شیوع ویروس کرونا

در کنار احتکار و افزایش بهای مواد حیاتی اولیه مورد نیاز و ضروری مردم، بازار رمالان مذهبی و خرافات اسلامی نیز رونق یافته است و ارباب عمایم و نهادهای مذهبی از جهل و ناآگاهی مردم استفاده می‌برند تا از بی‌اعتبار شدن و فروپاشی هرچه بیشتر و جاهت دین اسلام جلوگیری کرده باشند. سیاست تجرید مردم که می‌تواند از شیوع بیشتر ویروس جلوگیری نماید به دلیل فقر مفرط و اجبار اقتصادی عملاً مورد اعتنای مردم نیست؛ در حقیقت امر در غیاب تأمین حداقل معیشت معنی عینی و عملی این سیاست برای اکثریت فرودستان و محرومان به ویژه کارگران چیزی جز این نیست که مردم مرگ در اثر گرسنه‌گی را بر مرگ به سبب ابتلا به ویروس کرونا ترجیح دهند.

جامعه گرفتار در جنگ و ابلاغ نیروهای بورژوا-امپریالیستی که در آن بیش از چهار دهه است که از صلح، امنیت و رفاه خبری نیست این روزها مردم شاهد صف آرایی و تقابل جناح‌های مختلف سیاسی طماع در جدال بر سر قدرت و مسند‌اند که این مسأله در کنار عوامل دیگر آرامش و آسایش را از اکثریت مردم به ویژه کارگران و اقشار محروم ربوده است. علاوه بر آن جنگ و ناامنی مثل گذشته از مردم فرودست و محروم از زن و مرد و پیر و جوان و کودک قربانی می‌گیرد و این همه در حالی است که قرار است بختک و طاعون طالبان و سایر دارودسته‌های اسلام سیاسی به یمن حمایت قدرت‌های منطقه و سرمایه‌داری جهانی به رهبری امپریالیسم امریکا و در خدمت به منافع درازمدت و ادامه در صفحه ۶

بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!

توهمی که از توهم دیگران می‌نالد



جواد طیب

جالب تر از همه این است که اسپنتا برای توجیه مواضع راست بورژوائی اش از مارکس استمداد می‌جوید و با تحریف آخرین سطر مانیفست کمونیست که مشعر است: "کارگران در این میان { یعنی در پیکار کار با سرمایه } چیزی برای از دست دادن ندارند ولی جهانی را به دست خواهند آورد"، می‌آورد که "وطن پرستان بجز اسارت شان در پیکار چیزی ندارند که از دست بدهند". باید بگویم که مارکس در همین مانیفست کمونیست می‌گوید که "کارگران وطن ندارند؛ بحث مانیفست این است که مبارزه کارگران خصلت ناسیونالیستی و وطن پرستی ندارد بل جهانی و انترناسیونالیستی است؛ اما با تأسف این آقا با اکت و ادای فرانکفورتی - جهادی تا این حدافت می‌کند که برای منافع خود در محور کرزی و سرمایه روسیه، ایران، چین دست به تحریف نوشته‌های کسی بزند که خود از آن به نام اندیشمند نامدار یاد می‌کند. البته بحث معرفتی نیست؛ این طور نیست که اسپنتا و همه چپ‌های بورژوا-ناسیونالیست مانیفست و آثار کلاسیک دیگر را نخونده اند، حتی ممکن است به زبان آلمانی، انگلیسی و فرانسوی خوانده باشند، اما از آنجایی که از موضع طبقه دیگری در گیر موضوع هستند آگاهانه برای منافع طبقات فرادست، دست به این کار می‌زنند.

در پایان به شکل کلی نسبت به توهمی که خود او در مقام وزیر وزارت خارجه و مشاور شورای امنیت از کنفرانس‌های منطقه‌یی و فرامنطقه‌یی با تکیه بر امریکا و ناتو به قول خودش در جهت رسیدن به رفاه و آسایش جامعه و کشور داشت، یاد می‌کند و این آرزو اش را اشتباه عمیق و وحشتناک سیاسی می‌خواند. البته این قسمت را هم در حمایت از سرمایه‌های منطقه‌یی علیه امریکا و ناتو که حالا ظاهراً رئیس اش کرزی مخالف آن است می‌نویسد؛ در بهترین حالت ممکن است این اعلام موضع از سر نوستالژی وطن پرستی باشد؛ در هر دو حالت یک موضع سخت عقب مانده و ارتجاعی است.

نوشته آقای اسپنتا از آن جهت باید نقد گردد که خود او و همراهان اش بیشتر از غنی، عبدالله و دیگران دچار توهم اند؛ نخستین توهم او و جمع بزرگی از هم قطارانش در جناح راست و چپ بورژوا-ناسیونالیست این است که اینها هنوز دل بسته گی تام و تمامی به استقلال و حاکمیت خودی و دولت ملی دارند، حال آنکه با ورود سرمایه داری به مرحله معین (تراکم تولید و تراکم سرمایه در کشورهایی مثل انگلستان، فرانسه، آلمان، امریکا و...) سرمایه داری رقابت آزاد توان به دست آوردن سود بالاتر از رقیبان را از دست داد، با کاهش درجه سود آوری، سرمایه مالی و سرمایه صنعتی برای تسخیر هرچه بیشتر بازارها و انحصار تولید و منابع روزمینی و زیر زمینی کشورهای دور و نزدیک در قالب کارتل‌ها، اتحادیه‌ها و تراست‌ها باهم در آمیخت. از آن به بعد یعنی اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست دیگر سرمایه داری رقابت آزاد که داده اش دولت‌های ملی و هم و غم‌الیت‌ها مثل دکتر اسپنتا و دیگران استقلال سیاسی - اقتصادی و حاکمیت ملی بود گلیم اش جمع شد؛ جغرافیای دنیا دیگر بین سرمایه‌های امپریالیستی تقسیم شد، حتا رسیدن به همان مدینه فاضله این آقایان (دولت مقتدر ملی) در گرو طی مسیر سرمایه‌های پیرامونی است نه آن "جنگ‌های آزادی بخش ملی" در ایام سرمایه داری با رقابت آزاد.

توهم دیگر در آن جاست که اسپنتا و بخش زیادی از کنش‌گران سیاسی چون او تصور می‌کنند که مرضی دموکراسی نیو لیبرالی در جهان و به شکل حادث تر آن در کشورهایی با سرمایه داری وابسته مثل افغانستان ناشی از عملکرد محاسبه نشده ترامپ، اوباما، غنی و ایکس و وی دیگر است، در حالیکه این بیماری ساختاری نظام برده گی مزدی در سراسر جهان است که داده اش به جز خلع مالکیت از بخش اعظمی از جامعه و تراکم ثروت هرچه بیشتر در دست تعداد انگشت شماری از آدم‌ها چیز دیگری نیست.

دکتر رنگین اسپنتا در نوشته‌یی با تیتیر "صلح ایالات متحده امریکا و توهم طبقه سیاسی افغانستان" در یکی از روز نامه‌های کابل می‌خواهد بگوید که تیوری هرج و مرج خلاق در افغانستان و کل خاور میانه که امریکا آن را برای "گسترش دموکراسی، اقتصاد لیبرالی و تأمین حقوق بشر و پایداری نظام سیاسی جهان" به راه انداخته بود باعث خونریزی‌ها و جنایات فراوان شد، که واقعاً شد؛ اما رنگین در ادامه با مثال آوردن از آخوان ثالث و کارل مارکس، البته که از آوردن نام مارکس نسبت کارکرد و موقف فعلی خود خجالت می‌کشد و می‌گوید "به سخن آن اندیشمند نامدار آلمانی" که متأسفانه کاملاً گفته کارل مارکس را هم تحریف می‌کند؛ بحث اش را به این پایان می‌دهد که اینک این امر باعث شد که امریکا حتا دشمن خود یعنی طالبان را به عنوان "نیروی سیاسی قابل قبول خود و برخی کشورهای دیگر ارتقا دهد"، و با گذاشتن این نیروها به جای سربازان خود، افغانستان و منطقه را ترک کند و این گویا شکست برنامه نو محافظه کاران در امریکا است و به قول اسپنتا ناشی از سیاست غلط دولت مداران امریکایی و شرکای سیاسی شان در اروپا و منطقه است، و در ادامه مقاله با آوردن بخش‌هایی از پیمان استراتژیک امنیتی، طرفداری از "دست آوردهای هجده ساله" و گویا پشتیبانی از "استقلال کشور" و "نگهداری جمهوریت و دموکراسی" به جناح‌های در قدرت و بیرون از قدرت که خود بیشتر از دیگران در آن دخیل است، هشدار می‌دهد که دچار توهم نشوند چون امریکا از آمدن اش به افغانستان زیر هر قول و وعده خود زده و در آینده هم در قول و قرار خود ثابت نیست. هر چند که مقاله جناب دکتر متأثر از نام شان رنگینی‌های دیگری مثل ظهور چین به عنوان رقیب سرسخت امریکا و پایان نظام تک قطبی جهان دارد که زیاد در این یادداشت ملحوظ نظر نیست.

سرمایه‌داری، اپیدمی کرونا...

استراتژیک شان در این منطقه پُراشوب و مهم زیر نام "صلح" با آرایش و ترکیب جدید بر گرده مردم تحمیل شود. طاعون سیاه اسلامی و تبعات ناشی از آفت کرونا هدیه و ره آورد نظام کاپیتالیستی برای مردم در افغانستان است.

این اوضاع یک فاکتور تعیین کننده و نیرومند در تداوم مصیبت و زمینه ساز هرچه بیشتر تلفات و قربانی شدن فرودستان و محرومان در جامعه افغانستان را می‌سازد. در کنار اوضاع و احوال آشفته و بحران سیاسی جاری که در واقع جغرافیای افغانستان را به سه حوزه اقتدار تقسیم نموده است - اکثریت مردم محروم و فرودست جامعه به ابتدائی - ترین امکانات درمانی و وقایوی هم دسترسی ندارند. این امر خطر ابتلا و مرگ و میر ناشی از اپیدمی کرونا را در میان مردم به ویژه اقشار و طبقات تهی دست و محروم بیش از تصور بالا می‌برد. اگر این روند بر همین منوال ادامه یابد و چاره‌یی برای آن سنجیده نشود فاجعه عظیمی را شاهد خواهیم بود. همان گونه که در آغاز نیز اشاره شد با بروز اپیدمی کرونا این واقعیت تلخ و دردناک در کشورهای دیگر نیز آشکار گشت؛ کشورها و قدرتهایی چون امریکا که سلاح های پیشرفته و مدحش کشتار جمعی تولید می‌کنند و از نظر تکنولوژیک به پیشرفت های عظیم و بی نظیری دسته یافته اند، نیز از این قاعده مستثنی نیستند. چگونه ممکن است که در یک چنین جوامعی انسان ها به دلیل کمبود و عدم دسترسی به دستگاه های تنفسی، اتاق های مراقبت ویژه بیماران و یا به دلیل کمبود و نبود تخت در شفاخانه ها جان بیازند؛ یا از سر فقر و تنگدستی با وجود همه مخاطرات مجبور و ناگزیر سر کار بروند تا لقمه

نانی تهیه نماید تا باشد که از مرگ و نیستی عزیزان شان از اثر گرسنه گی جلوگیری نمایند.

و این آن واقعیت عریانی است که بشریت امروز با آن مواجه شده است. دولت پوشالی و حامیان بین المللی آن در افغانستان جز فریب مردم و حواله آن ها به حرف های مفت و تکراری هیچ گونه مسئولیتی در قبال مردم احساس نمی‌کنند. به جز تعداد قلیلی از صاحبان سرمایه که از قبل چپاول و غارت هست و بود جامعه به سرمایه‌های نجومی دست یافته اند، اکثریت قریب به اتفاق مردم اگر که نتوانند نیروی کارشان را بفروشند حتی قادر به تأمین مخارج یک هفته زنده گی شان نیستند.

پاندمی کرونا و بحران ناشی از آن، تنها یک بحران طبیعی نیست بلکه فراتر از آن یک بحران سیاسی و اقتصادی است. علم پزشکی در امتداد قربانی گرفتن این اپیدمی از مردم، با کشف واکسن و تولید آن شاید بتواند آن را مهار نماید ولی بحران سرمایه جهانی و تبعات هولناک آن است که بشریت را در ترس و وحشت قرار داده است. آنچه که باعث نگرانی و سراسیمه گی دولت های حاکم در کشورهای سرمایه داری شده است تلفات ناشی از این پاندمی نیست بلکه پیامدها و عواقبی است که نظام جهانی در فردای پس از پاندمی به آن مواجه خواهد شد. یکبار دیگر و این بار به وضاحت تمام آشکار شد که سرمایه داری نتنها مطلوب و مقبول نیست بلکه دشمن جان، سلامت، رفاه و آسایش انسان ها به ویژه انسان های فرودست و طبقات محروم جامعه است. یگانه راه نجات و رهائی بشریت از همه این مصائب و آلام پایان دادن به سلطه و مناسبات سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم است، اما تحقق این امر شریف و انسانی بدون تحزب و مبارزه طبقات فرودست، در رأس طبقه کارگر و بشریت آزادی خواه میسر نیست.

ویروس کرونا و ترک...

این همه نا بسامانی ها که ناشی از جوهر نظام سرمایه داری چه در لفافه دین و چه در هیأت لیبرالیسم ، انسان ها را برای کسب سود به حاشیه می راند، ماهیت نظام های سرمایه داری را آنگونه که هست، آشکار نموده و نشان می دهد که ادامه سلطه این نظام محصولی جزء ادامه بیشتر نکبت، عدم امنیت و فقر چیز دیگری را در قبال ندارد و قبل از آنکه انسانها و انسانیت را به ورطه نابودی بکشاند، ناگزیر از آن است که به بخشی از تاریخ گذشته سپرده شده و نظام انسانی جاگزین آن گردد. نظامی که تولید در آن در خدمت نیاز انسان ها باشد نه در خدمت انباشت سرمایه. نظامی که بیمه صحتی شهروندان ربطی به در آمد و تعلق جغرافیایی آنها نداشته باشد.



پندار مردسالارانه و تبعات سیاسی اجتماعی آن

به نقل از شماره سوم نشریه اعتراض ویژه روز جهانی زن



حرف آخر را می‌زنند و بعید هم نیست که در مراسم های رسمی و دولتی داد از حقوق زن سر دهند خود بعضاً بخشی از این ستم و اسارت نسبت به زنان بوده اند و آن را در اشکال شنیع و هولناکی عملی ساخته و مشروعیت بخشیده اند. اما کیست که نداند که اعتراف و تصدیق تاریخی این ستم که در بیشتر موارد بار اخلاقی می‌یابد، حلال مشکل انبوهی از موانع و مشکلات فرا راه زنان در جامعه ما نیست. دلسوزی نسبت به زنان و روایت کردن ستم و تبعیضی که بر آنها روا شده و روا داشته می‌شود هر چند که می‌تواند بیان آگاهی از موجودیت و به رسمیت شناختن آن باشد، اما راه کار برای رفع و رجوع آن نیست. زیرا مشکلات و مصائب زنان آنقدر عمیق، گسترده و وحشتناک است که باید به عمق و پهنای آن رخنه کرد و عوامل اصلی و بنیادین این ستم را شناخت و نه تنها شناخت، بل برای تغییر بنیادی آن دست به عمل شد.

با درد و اندوه که در آغاز سومین دهه قرن بیست و یکم زنان در جامعه ما با آراء و افکاری مواجه هستند که محصول تاریخی دوران توحش بشریت است. با وجود گذر زمان جهل و عقب مانده گی به یمن حضور، فعالیت و منافع نیروهایی در جامعه افغانستان شانه به شانه از این محصول تاریخی دوران توحش بشر حراست نموده و آن را به ترم معمول، رایج و طبیعی تبدیل نموده است. چیزی که باعث گشته حیات انسانی زنان آن چنان بی‌بها شمرده شود که حتی طرح مصائب و ستم و اپارتاید جنسیتی که هر

از زبان یک فرد "عامی"، مذهبی و بیسواد بیرون نشده بلکه این آدم‌ها هر کدام صاحب ادعای بلند بالائی هم هستند. و به دلیل موقعیت شغلی شان این تلقیات را به دیگران هم منتقل می‌نمایند و در تداوم و بقای آن سهم دارند؛ درد آور اما این است که یک بحث خیلی مهم و حیاتی در جامعه افغانستان، که در آن چه ستم و بیحقوقی نیست که بر زنان به دلیل جنسیت شان اعمال نمی‌شود، اینقدر پیش پا افتاده و جوک تلقی می‌شود.

خیلی اوقات، فمینیست ها و هر فرد آزادیخواهی که نسبت به نابرابری، تبعیض و بیحقوقی زن معترض و فعال هستند متهم به "نفرت پراکنی" نسبت به مردان می‌شوند؛ و به نظر من دلیل این سوء تعبیر ناشی از عدم درک درست از مردسالاری و تحولات تاریخی در جامعه های انسانی است. مردسالاری یک نظم اجتماعی مبتنی بر نابرابری و ستم است که به لحاظ تاریخی شکل گرفته قوام یافته و فراز و فرود هایی داشته است که در عصر جدید مناسبات حاکم موجود آن را در اشکال پیچیده و نامرئی تری در خود ادغام و تولید و باز تولید می‌کند.

محرومیت و ستم تاریخی که بر زنان رفته است امروز، حتی در جامعه شدیداً مردسالار ما، حداقل در حد گفتار یک مسأله و امر انکار ناشدنی به شمار می‌رود و بیشتر گروه ها و افراد تظاهر به تصدیق آن می‌نمایند؛ حتی آنهایی که ستم جنسی در عمل و باور شان نهادینه شده و یک امر متعارف و طبیعی می‌نمایند. گروه هایی که امروز در جامعه افغانستان

روزی با چند تن از همکارانم در باره مردسالاری صحبت می‌کردیم؛ یکی از همکارانم رو به من کرد و گفت: "شاید شما در یک فامیل مرد سالار بزرگ شده یی که همه مشغله تان حرف های مفت است. من خودم در یک فامیل روشن به دنیا آمده ام؛ خودم تصمیم می‌گیرم، سر شوهرم هم زور استم." همه به او گفتند خوشا به حال تو که شوهرت به گفت و فرمانت است. من از او سوال کردم وقتی نصف شب طفل تان بیدار می‌شود و یا بیمار است آیا شوهرت هم بیدار می‌شود تا به فرزندت برسد و یا خودت را کمک می‌کند؟ آیا شوهرت شما را در کار خانه کمک می‌نماید؟ او در پاسخ به من گفت: "پس ما زن ها برای چه استیم، این کارها وظیفه ما زن ها است..." این پاسخ همکارم باعث بحث و گفت و گوی خیلی طولانی میان من، او و سایر همکارانم شد.

در مجلسی که بحث در مورد ستم بر زن، مردسالاری و بیحقوقی زن مطرح شده بود من نگاه و نظر انتقادی ام را اظهار داشتم آقایی از جمع شرکت کننده گان پس از پایان یافتن سخنانم در این بحث باز و عمومی با مخاطب قرار دادن من گفت "ببین تو ما مردان را متهم می‌کنی، من اینقدر مرد خوب، مدرن و امروزی استم که حتی به زخم اجازه داده ام تا در یک دفتر خارجی کار کند" با شنیدن این حرف آقای دیگری به او خندیده و با حالت تمسخر آمیز آهسته و نجوا کنان گفت بی غیرت... "البته باید این را یاد آور شوم که نمونه هایی را که نقل کردم

پندار مردسالارانه و...

روژه بر زنان می‌رود جوک و لطیفه تصور گردد؛ در مواردی حتی برای خود زنان.

با توجه به سر آغاز موضوع بحث و رفتار غالب و رایج در جامعه به ساختار خانواده که طبیعتاً خود در ابعادی متأثر از مناسبات و هنجارهای حاکم طبقاتی است و به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک نماینده‌گانی در جامعه افغانستان و مناسبات و ساختار سیاسی و اقتصادی حاکم دارد نگاه عمیق‌تری بیاندازیم در می‌یابیم که نهاد خانواده در کنار ستم طبقاتی در تعمیق ستم جنسی و بقای آن نقش بارزی را بازی کرده و بازی می‌کند. بدون تردید اولین و قدرتمندترین نهاد اجتماعی در افغانستان و جامعه‌های مشابه "خانواده" است. این‌جا وارد مقولات پیچیده فلسفی، اجتماعی و فرهنگی در مورد خانواده که دامنه بسیار گسترده‌ی دارد، نمی‌شویم.

در شیوه تولید سرمایه داری زنان در کل مورد ستم قرار می‌گیرند، که این در واقع از رابطه نابرابری آنها در تولید سرچشمه می‌گیرد. برای

این‌جا است که مناسبات مافوق و مادون در نهاد خانواده شکل می‌گیرد. خانواده با ساختار اهرمی اش باعث تضعیف هر نوع مقاومت گردیده و ضامن مطابقت آن با نرّم‌های حاکم و مسلط در جامعه می‌شود. از طریق خانواده پدر سالار است که اولین شناسائی جنسی و نقش متفاوت آنها اتفاق افتاده است چیزی که برای جامعه در کل و برای زنان به ویژه زیانبار و تباه کن بوده است. ضرب و شتم زنان و کودکان در سازمان خانواده و تحمل آن از جانب جامعه بورژوازی وسیله‌ی برای به‌مورد اجرا گذاشتن اخلاقیات ارتجاعی، سرکوب جنسی و شناسائی نقش جنسی در خانواده است.

موقعیت ایزوله و محدود زنان در خانواده آنها را اتومیزه کرده و سبب آسیب‌پذیری شان در قبال باورهای ارتجاعی و عقبمانده می‌گردد. باورهای مردسالار و ارتجاعی که هر روز از طریق رسانه‌ها، بنیادها و دستگاه‌هایی در جامعه تبلیغ و تکرار می‌شوند زمینه گسترش و غلبه آنها را بر اذهان از جمله زنان فراهم می‌آورد. برنامه‌هایی که درباب خانواده و اخلاقیات از رسانه‌های چاپی و دیداری در افغانستان پخش می‌شوند در دامن زدن به افکار عقبمانده مردسالار و ضد زن نقش بازی می‌نمایند. بر همین اساس است که تصویب قوانینی که یک مقدار فرجه و فرصتی را برای شگوفایی افکار مردم مساعد می‌سازد به مقاومت و لجاجت نیروهای مردسالار و زن ستیز مواجه می‌شود، نمونه بارز این مخالفت و لجاجت ارتجاعی را در طرح لایحه قوانین منع خشونت علیه زن و حمایت از حقوق کودکان در پارلمان شاهد بودیم.

بنابراین خانواده پدرسالار در کنار اهرم‌های دیگر شکل دادن به افکار و آراء ضد زن باعث محدود

اکثریت زنان اقشار و طبقات تهی‌دست و فرودست از جمله طبقه کارگر، این ستم بخشاً نتیجه وظایف شان در خانواده است. ریشه مادی ستمگری بر زن ادامه همان اساس برده‌گی خانواده‌گی در گذشته است که تا هنوز ادامه دارد، این وجه نابرابری و تبعیض نسبت به زنان در جامعه ما ابعاد ویرانگری کسب کرده و می‌کند مخصوصاً آن‌جا که پای روایت مذهبی و عقاید و باورهای قبیله‌ی در درون خانواده و اجتماع باز می‌شود. وظیفه مراقبت و نگهداری از کودکان و همچنین به انجام رساندن بخش اعظم کارهای یک‌نواخت، خسته‌کن و بی‌مزد در خانه نتیجتاً منجر به عدم توانائی و گرفتن سهم برابر و کامل زنان در تولید اجتماعی می‌شود. زنان یا به‌طور قطع از شرکت در امور جامعه محروم شده و اسیر چهار دیوار خانه گشته‌اند، نمونه آشکار آن "امارت اسلامی طالبان" در دهه نود و اعمال اپارتاید جنسیتی است و آنجائی هم که در تولید اجتماعی کشیده شده‌اند وظایف شان بیشتر مربوط و محدود به ساحت فعالیت‌های اقتصاد خانگی و مهارت‌هایی در این زمینه بوده است.

خانواده در جامعه‌ی چون افغانستان موسسه‌ی است که از آن طریق آراء و عقاید از جمله هنجارهای زن ستیز به نسل‌های بعدی از فرزندان پسر و دختر انتقال می‌یابد. خانواده آن ساختمان اجتماعی است که دسیپلین، فرمانبرداری، طرز تلقیات غیر انتقادی، باورهای اقتدارگرایانه و فروتنی در مقابل برتری اجتماعی، مطابق اقتدار پدرسالارانه و ستمگری بر زن در آن شکل می‌گیرد. این باورها به دیگران به ویژه کودکان منتقل و بدین صورت افکار مردسالار به آنها القا می‌گردد؛ و همچنین زنده‌گی روزانه کسانی را که با هم ازدواج کرده‌اند تحت تأثیر قرار می‌دهد و از

انتشار منظم، بهبود کیفیت و

نشر مستمر سوسیالیسم کارگری

در گرو همکاری، کمک مادی و

معنوی شما است. برای ما خبر و

مقاله بفرستید، نشر به را

بخوانید و به دوستان تان

معرفی نمایید!

پندار مردسالارانه و...

شدن هر چه بیشتر افق زنان حتی آنهایی که ظاهر آراسته و شسته و روفته‌یی دارند و یا هم از عنوان و مقامی در وضعیت کنونی برخوردار اند گردیده چه رسد به زنان دیگر که در بیسواد و محرومیت به سر می‌برند؛ در نتیجه بر اساس آنچه که گفته آمدیم اغلباً زنان خانه‌دار و سنتی بیشتر از باورهای ارتجاعی و عقب‌مانده تأثیر می‌پذیرند و آن را در اشکال گوناگون از خودشان بروز میدهند. به این ترتیب این زنان به سهم خود نقش مهمی را در انتقال این باورهای عقب‌مانده و ستمگرایانه به کودکان شان بازی می‌کنند، مخصوصاً به دخترها که بیشتر توسط مادران شان مطابق قواعد جنسی بی که به وسیله جامعه و مناسبات حاکم اجتماعی پیریزی شده است تربیت می‌شوند. با این حال این وضعیت خود انعکاسی از موقعیت اجتماعی بی است که زنان در جامعه دارند نه بیان توافقی آگاهانه آنها؛ این نوع عقبمانده‌گی زائیده ستمی است که بر زنان روا داشته شده و روا داشته می‌شود. این وجهی از مسأله نباید دلیلی برای از نظر دور داشتن روابط اقتدارگرایانه و پدرسالار درون خانواده شود. این اقتدار پدرسالارانه است که با پشتیبانی نهادهای رسمی، دم و دستگاه مذهب و نرملهای اقتدارگرای حاکم تصمیم می‌گیرند تا نسل آینده را چطور پرورش دهند؛ هرچند که بخش بیشتری این پرورش به وسیله مادران انجام می‌شود. مسأله دیگری که باعث عقبمانده‌گی سیاسی-فکری زنان و اشاعه افکار مردسالار و نهادینه شدن آن در جامعه می‌شود، پدیده‌بی که در میان زنان سنتی و خانه‌دار قوی و گسترده است، این است که مردان خانواده در کل و شوهران شان (حتی

آنهائی که فعال سیاسی اند و خود مدعی مبارزه برای رفع ستم و اپارتاید جنسیتی استند) شرکت زنان در مبارزه سیاسی و تشکیلات سیاسی را دشوار می‌کنند، هرچند اگر خود شوهران مستقیماً در ممانعت آنها نقشی نداشته باشند.



بناءً دلایل وجود و بروز آن دیدگاه‌هایی که در آغاز مطلب به طور نمونه از مواجهه شخص خودم آورده ام را در این بستر باید دید و جستجو کرد. به ویژه با تغییر و تحولات سیاسی جدید، باورهای مردسالار ضد زن تقویت خواهد شد و آن را به ضرب شلاق و تعزیر در ابعاد وسیع تری بر جامعه تحمیل خواهند کرد؛ بیم بدتر شدن موقعیت زنان و رانده شدن شان از اجتماع بیشتر از هر زمانی می‌رود. تا دیر نشده باید جلو آن ایستاد و راه و چاره جست. هشتم مارچ روزی برای بسیج جنبش زنان و آزادی خواهان برای رفع تبعیض و ستم جنسی است؛ از این رو بجا است که در یک چنین روزی اعتراض مان نسبت به نابرابری و آینده تار و وحشتناک برای جامعه و زنان را هرچه رساتر و پرتوان تر اعلام بداریم.



تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی تاریخ دی، دز بپساک گرواوز بپساک شونکو طبقو تر منخ، د محکومو او حاکمو طبقو تر منخ، د تولنی د تکامل په مختلفو پراونوکی او هم دا چی دغه مبارزه هغه خای ته رسیدلی ده چی ز بپساک شونوکی او ستم شونوکی طبقه (کارگره طبقه) نور نشی کولای ز بپساک گری او ستمگری طبقی (پانگه والی) جغ نه خلاصی ومومی مگر دا چی په عین حال کی ټوله ټولنه دتل لپاره د زبپساک او ستم له قید نه وړغوری.

(مانفیست کمونیست)

**دین دم عمیق، آلف و
علوف زجر آور و
احساسات یک دنیای بی
رحم است. دین
همانگونه که روح ارواح
بی روح است، افیون
توده ها است.
(کارل مارکس)**

فمینیست‌های چپ اسلام‌گرا

زرقا فروغ

دارند، روا نیست که آنچه را که خدا در رحم آنان آفریده است پنهان دارند و در آن ایام اگر شوهرانشان قصد اصلاح داشته باشند به بازگرداندنشان سزاوارترند و برای زنان حقوقی شایسته است همانند وظیفه ای که بر عهده آنهاست ولی مردان را بر زنان مرتبتی است و خدا پیروزمند و حکیم است.

سوره البقرة آیه ۲۲۳ نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَاتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَعَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ

زنانتان کشتزار شما هستند. از هر جا که خواهید به کشتزار خود در آید. و (در اعمال نیک) بر یکدیگر پیشی بگیرید و از خدا بترسید و بدانید که به نزد او خواهید شد. و مومنان را بشارت ده.

به همین ترتیب آیات بیشماری است که به جنس دوم بودن زن در قرآن تاکید می کند. مع الوصف عده یی نجات شان را در لابلای همین آیات جست و جو کرده و بعد از عمری تحصیل و اقامت در غرب به بهانه احترام به عقاید مردم، در برابر سیکولاریسم می ایستند. این امر یدک کشیدن همان شیوه های پاپولیستی و جنایت کارانه حزبی است که به قول فرید مزدک یکی از کادرها و رهبران آن حزب در خدمت اهداف شوروی سابق با کودتا به قدرت رسید. حزب جنایت کاری که علی الرغم ادعای سیکولار بودن، برای اولین بار از بودجه دولت به تعمیر

همه ناهنجاری های حاکم بر زنان، صرفاً محصول ستم مردان بر زنان است.

به باور این جماعت، باورهای حاکم در افغانستان که دین هم به آنها مشروعیت می بخشد، مشکلی برای زنان ایجاد نمی نماید. اگر قانون اساسی افغانستان به گونه یی که است تطبیق گردد، علی الرغم تأکید بر عدم تحمل هر قانون دیگر که مخالف احکام شرع باشد، دیگر زنان از ستم مردسالاری رهایی حاصل نموده و آزاد می گردند.

اگر این موضعگیری ها عمدی و آگاهانه برای آماده گی به ورود در فصل جدیدی از مناسبات که بعد از ورود طالبان به صحنه قدرت سیاسی نباشد، توجه این "فمینیست" های اسلامی را به بیان های روشنی در مورد زنان که در قرآن آمده است، جلب مینمایم:

"و زانی را که از نا فرمانی آنان بیم دارید (نخست) پند شان دهید، (بعد) در خوابگاه از ایشان دوری کنید و (چنان چه تأثیر نکرد) آنان را بزنید" آیه ۳۴ سوره نساء - قرآن کتاب مقدس مسلمانان.

سوره البقرة آیه ۲۲۸ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِعَوْلَتِهِنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

باید که زنان مطلقه تا سه بار پاک شدن از شوهر کردن باز ایستند و، اگر به خدا و روز قیامت ایمان

در بحبوحه صلح امریکا با طالبان که در آن حقوق نیمی از پیکر جامعه نادیده گرفته شده بود زنان افغانستانی بیرون از کشور در تدارک برنامه یی اعتراضی علیه این صلح ارتجاعی گردیدند. گروهی از زنان خارج کشوری زیر نام "فدراسیون زنان افغان" خواهان قطعنامه مشترک تمام گروه ها و تشکلات خارج کشوری زنان افغانستانی در سرتاسر جهان شدند، بعد از ترتیب مسوده قطعنامه و نظرخواهی در مورد آن، هر کسی از جنبه یی نظرات شان را ارائه کردند؛ در بین این نظرات متناقض ترین نظر دیدگاه اعضای همایش اروپایی زنان افغان بود. به نظر می رسد که بخش عمده رهبری این گروه زنان را بازمانده گان حزب دموکراتیک خلق افغانستان تشکیل می دهند، اعضای این گروه ادعا دارند که طالبان مسلمانان واقعی نیستند و باور دارند که بعد از مطالعه عمیق قرآن، دریافته اند که اسلام "واقعی" مقام شایسته یی به زنان قایل شده و ادعای طالبان در مورد حقوق زن در اسلام صرفاً محصول قرائت نادرست آنها از اسلام می باشد.

این بانوان تنها نیستند که چنین می اندیشند بلکه تعداد دیگری از بقایای حزب دموکراتیک خلق و چپ های بورژوا ناسیونالیست دیگر را نیز سراغ داریم که بر مبنای روایت عامیانه رائج در میان مؤمنان بر طبل "هیچ عیبی در اسلام نیست، هر عیبی که است از مسلمانی ماست" می کوبند و تصور می نمایند که با قرائت "زنانه" از اسلام، زنان می توانند با توسل به قرآن و دست به دامن شریعت شدن، از گزند مردسالاری در امان بمانند. از نظر این فمینیست ها

فمینیست‌های چپ اسلام‌گرا

مساجد پرداخته و برای امامان مساجد معاش مقرر نمود.

فمینیست چپ پوپولیست و یا چپ‌های اسلام‌گرا، معرف جریان فکری‌یی است که اسلام‌گرایی را جانشین مبارزات طبقاتی در مبارزه با نئولیبرالیسم نموده‌اند. این چپ‌ها با در نظر داشت اینکه اسلام دین مردم و بیشتر مردم هم تهی‌دستان‌اند و وظیفه چپ حمایت از تهی‌دستان و تمام ارزشهای آنهاست به چنین اقدامی روی آورده‌اند. این چپ‌ها در پهلوی اینکه مذهبی هستند با ناسیونالیسم و ملی‌گرایی هم مشکلی ندارند.

علت دیگر هم می‌تواند گذشته استبدادی و کارنامه سیاه این چپ‌ها از زمان حکومت داری‌شان باشد که امروز با ترس از قدرت اسلام سیاسی در منطقه در صدد احیای دوباره شان با روپوش مذهبی هستند. که بدین ترتیب این هم نوع دیگر اسلام سیاسی‌یی است که فمینیست‌های چپ بورژواناسیونالیست از آن برای پیش برد اهداف شان استفاده می‌کنند. فمینیسم چپ اسلامی بیش از آنکه چالشی علیه پدرسالاری دینی باشد، جبهه‌یی علیه فمینیسم سکولار است. آنان اقتدار دین را مبنای عدالت بین زن و مرد قرار می‌دهند که به راحتی می‌تواند خواست برابری زن و مرد را آسیب‌پذیر کند. فمینیست‌های سکولار با آنکه ریشه ستم بر زن را در مناسبات حاکم اجتماعی که محصول یک سیستم است نمی‌بینند، اما از اصالت انسان آغاز می‌کنند؛ درحالی‌که این تیپ فمینیست‌ها اصالت را با خدا و تقدیر ازلی و خرافات در پیوند می‌دانند و در تلاش اند تا مبارزات زنان را درین راستا عیار کنند و به جای زمینی انگاشتن مسئله زنان در افغانستان سرنوشت آنان را به تقدیر آسمانی گره می‌

زنند که این خود تناقض در امر مبارزه برای رهایی زنان است. دقیقاً این هم با خواست‌های طالبان در قبال زنان تفاوت زیادی ندارد.

موضع‌گیری و دیدگاهی را که این زنان در صدد تعمیم آن هستند آب در آسیاب طالبان می‌ریزد. آنها از حقوق زنان به دفاع بر می‌خیزند، بدون آنکه مشخص کنند منظور شان از کدام حقوق زنان است؟ حق حضانت فرزندان شامل حقوق زنان می‌شود؟ آیا حق گرفتن میراث برابر با مردان، حق طلاق و حق سقط جنین برای آنان ارزشی دارد؟ آیا از حق آزادی انتخاب صحبت می‌شود؟ انتخاب شغل، انتخاب رشته تحصیلی، انتخاب نوع پوشش هم از دیدگاه آنها حقی است که باید از آن دفاع گردد؟ آیا از تساوی حقوقی و رفع تبعیض جنسیتی سخن گفته می‌شود یا نه؟ آیا از سهم و فعالیت اجتماعی زنان صحبت می‌شود یا نه؟ اگر پاسخ به این مطالبات نه باشد، در چنین شرایطی روشن است که این تشکلات بیشتر از آزادی زنان به برد سیاسی و به دست آوردن امکانات در دولت آتی‌یی که طالبان هم جزء آن باشد، فکر می‌کنند. بالاخره، روشن بگویم که پروژه فمینیست‌های چپ پوپولیست اسلامی بیشتر تابعی از باورها و متاثر از اقتدار دینی و اسلام‌گرایی سیاسی است.



این زنان باز هم در آخر خط آزادی زنان و مبارزه برای حقوق زنان را به مجالس تمکین به اقتدار پدران

دینی و لویه جرگه‌های سران قبیله راجع می‌کنند و از ایشان تقلاهی آزادی میکنند و این تصادفی نیست، زیرا در عقب همه این تشکلات نیروهای مردانه‌ایست که عقاید پدرسالاری را به خورد اینها می‌دهند. بیان یکی از دوستان از جریان صحبت با خانمی که گویا در شوروی سابق درس طبابت خوانده است، گواه روشنی بر این از خود بیگانگی است. خانم دکتر می‌گوید که: "بعضی از حقایقی را که در قرآن تذکار داده شده‌اند، در جریان درس و کارشان عملاً تجربه کرده‌اند. از جمله اینکه همان‌گونه که در قرآن آمده است، "نطفه انسان از لخته‌یی خونی تشکیل شده است" که ایشان عملاً آن را مشاهده کرده‌اند." (نقل به معنی)



**سازمان سوسیالیست‌های
کارگری برای آزادی،
برابری و سوسیالیسم
مبارزه می‌کند، برای
تقویت صف آزادی
خواهی و برابری طلبی و
برای تحقق آرمان
سوسیالیسم به آن
پیوندید!**

www.workersocialist.org
<https://www.facebook.com/workersocialism>
www.asrejadid.org

آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان در باره دین

بخش دوم

رحمانی پیکارجو

۱-۱-ب: کسینوفانس

یکی دیگر از سرشناس ترین فلاسفه و دانشمندان پیشا سقراط «کسینوفانس» یا «گزنوفانس» و یا «زنوفانس» است که در حدود سال ۵۷۰ پیش از میلاد در شهر کولوفون واقع در ایونیا دیده بر جهان گشود و پس از عمری دراز و پر بار در حدود سال ۴۸۰ پیش از میلاد دیده بر جهان بست.

او در پهلوی آن که جهان و مافیها را با دیدی فلسفی می نگریست شاعری توانا و راوی پر آوازه سروده های هومروس نیز بود، و اندیشه های فلسفی خویش را در قالب شعر نیز ریخته است. او را بنیان گذار مکتب فلسفی الئا که در آینده به آن خواهیم پرداخت به حساب می آورند. او در برخورد با مفهوم هستی از دیدگاهی ماتریالیستی همراه با فلسفه پیشاسقراطی به ترازوی عالی از انتزاع رسیده و معتقد بود که هستی یکنواخت و تغییرناپذیر است.

کسینوفان نیز همانند تالس در برابر خدایان متنوع و انسان گونه یونانیان و باورهای اسطوره یی ایشان قد علم کرده همه را مورد شک و نقد قرار داد و تلاش ورزید تا آن باورها را در ترازوی عقل و خرد سنجیده و خرد پذیر سازد. کسینوفانس از نگرش علمی مکتب ملطی تاثیر عمیقی گرفته بود، و همانند تالس ملطی شهرت خویش را مدیون شکاکیت تمام عیارش نسبت به باورهای اسطوره یی نهادینه شده در اذهان یونانیان بود. او پس از برشمردن معایب و نارسایی

های آن باورها خاطر نشان ساخت که خدا را انسانها در پرتو عقل و خرد خود به مثابه ذات واحد و مقتدر و همه شمول خلق می نمایند و او نیز همه امور را به نیروی عقل اداره می کند و در همه جا حضور دارد و برای این که این باور خویش را مؤکد تر و واضحتر سازد می گوید هرگاه حیوانات از نیروی عقل بهره مند بودند هر نوعی از آنان برای خودشان خدایی با هیكلی همانند هیكل و شكل شمایل خودشان می ساختند، و هرگاه از عهده نقاشی و رسامی بر می آمدند و از ایشان خواسته می شد که خدایانشان را نقاشی کنند، مسلماً شیرها خدایشان را به شكل شیری بزرگتر و با شکوه تر از سائر شیرها و اسبها به شكل اسبی بزرگتر و نیرومندتر از همه اسبها ترسیم می کردند و قس علی هذا. چنانکه در پاره پانزدهم از آثار به جا مانده و منسوب به وی آمده است:

پاره ۱۵: اما اگر گاوان، اسبان و شیران دست می داشتند و با دست هایشان نقاشی می کردند و مانند مردمان می توانستند کارها انجام دهند، اسبان شکل های خدایان را همانند اسبها و گاوان همانند گاوان نقش می کردند و پیکر آنان را درست همانند تن هایی که خود دارند، می ساختند. (۱)

او از این طرز دید خود به این نتیجه می رسد که دست رسی به حقیقت مطلق و کلی مستحیل و ناممکن است، و آنچه را که انسانها حقیقت می پندارند در واقع سایه یی از آن است در مخیله و پندارهای ایشان. وی به این باور است که شناخت

انسان به گونه یی تدریجی و متکامل حاصل می آید و این خدایان نیستند که حقیقت را یک باره به انسان آشنا می سازند بلکه این خود انسانها اند که با کارگیری از نیروی خرد خویش و از راه مشاهده و آزمایش بخش هایی از واقعیات اشیاء را می شناسند.

هرچند منظومه فکری و جهان بینی کسینوفان نامتجانس و متناقض هست با این هم می توان حکم کرد که او یکی از نخستین فلاسفه یی هست که قائل شدن ویژه گی های انسانی برای خدا را که همان «خدا انسان انگاری» و یا «انتروپومورفیسیم» (۲) باشد و در تاروپود باورهای اسطوره یی یونانیان تنیده شده بود به نقد و چالش کشید و اعلان داشت که مردم خدایان را فقط در تصوراتشان و به گونه یی انتزاعی و یا «ابسترکشن» (۳) خلق و ابداع می نمایند.

از آنجایی که او خدا و جهان را یکی می پنداشت و همه چیز یعنی کل وجود را واحد، کروی، بی تغییر و متناهی می دانست؛ می توان او را وحدت وجودی دانست. همان گونه که در بررسی باورهای طالس ملطی یاد آور شدیم؛ از آن جایی که استدلال های این اندیشمندان بر مبنای دانش ابتدایی آمیخته با اسطوره های خدایاورانه یونانیان بود، با وجود پروراندن نطفه هایی از طبیعت گرایی و ماتریالیسم ابتدایی در جهان بینی

آراء و نظرات...

هایشان بازهم نتوانسته اند از چنبره آن باورهای اسطوره‌ی کاملاً رهایی‌یابند و به گونه‌ی وادار به بدیهی‌پنداشتن موجودیت پدیده‌ی بی‌نام خدا شده‌اند و هرکدام برای خویشتن خویش خدایی ویژه متمایز از خدایان انسان‌گونه‌ی اسطوره‌های اسلاف خویش ساخته و پرداخته‌اند، که کاملاً طبیعی و شایسته‌ی چشم‌پوشی می‌باشد، و اما با تأسف باید یاد آور شد که این عمل آنان تبعات ناگواری را در ذهن و دماغ بسیاری از فلاسفه برج‌گذاشته است که شوربختانه تا امروز پا برجاست و بشریت را می‌آزارد، چنان‌که همین تصور کسینوفانس از خداست که مبنای عقائد یکتا پرستانی چون یهودی‌ها و مسلمانان و برخی از فرقه‌های مسیحی مانند نسطوریان و گنوسی‌ها و وحدت‌الوجودی‌هایی چون سپینوزا و سهروردی و ملاصدرا و مولانا جلال‌الدین بلخی را نیز تشکیل داده و تا امروز طرفداران خویش را دارد.

در فرجام باید یاد آور شده که کسینوفان خاک را ماده‌ی اصلی تشکیل‌دهنده‌ی کائنات (آرخه) تلقی نموده است، چنانکه در پاره‌ی بیست و هفتم منسوب به وی آمده است: همه چیز از خاک به وجود می‌آید، همه چیز در خاک پایان می‌یابد. (۴)

۱-۲: مکتب ملطی

این مکتب فلسفی را از آن جهت ملطی نامیده‌اند که همه‌ی اندیشمندان و فلاسفه‌ی منسوب به آن از باشنده‌گان بومی شهر ملتوس و یا میلیتوس (ملطیه) و یا همین شهر «میلت» کنونی بوده‌اند، که یکی از شهرهای کهن یونانی بوده و در ساحل «آنتولیا» در

استان «آیدین» ترکیه‌ی امروزی نزدیک رود خانه‌ی «متندر» واقع گردیده است. بنیان‌گذار این مکتب تالس ملطی است که در بخش (۱-۱-آ) نیز در باره اش سخن گفتیم و دیدیم که او با آن که به گفته‌ی ارسطو جرأت به خرج داد و توانست خدایان انسان‌گونه‌ی یونانیان را به سخریه گرفته و از خود براند مگر با این هم نتوانست از چارچوب مفروضیت بدیهی‌گونه‌ی آفریدگاری برای جهان هستی پافراتر نهد.

قبل از بررسی فشرده‌ی آموزه‌های اساسی این مکتب باید یاد آور شویم که، هرآنچه ما در باره‌ی آموزه‌های این مکتب و دیدگاه‌های فلاسفه‌ی مربوط به آن می‌دانیم از برکت ستایش‌ها و نقد‌هایست که ارسطو درباره‌ی آنان نوشته است.

با وجود تمام کاستی‌های منطقی و علمی موجود در جهان‌بینی اندیشمندان و فلاسفه‌ی منسوب به مکتب ملطی، می‌توان گفت که آنان نخستین کسانی بودند که جهان را از منظر علمی مورد بررسی قرار داده و آغازگر یک رویکرد خردمندانه و دانشمدار بوده‌اند و تئوری‌ها و فرضیه‌های آنان را می‌توان نخستین سنگ بناهای کاخ سر به فلک کشیده‌ی دانش بشر و تکنالوجی مدرن به حساب آورد.

پایه‌ی ترین آموزه‌های این مکتب عبارتند از:

۱- جهان در بیرون از ذهن بشر وجود دارد پس مادی و عینی است.

۲- جهان محسوسات ازلی و ابدی (بی‌آغاز و بی‌پایان) است و زمان نه ایجاد شده و نه از میان خواهد رفت.

۳- چون ماده ذاتاً متحرک است پس طبیعت ثابت نبوه و همواره در حرکت و دگردیسی به سر می‌برد.

۴- پدیده‌های طبیعی در پیوند باهمدیگر قرار داشته و برهمدیگر اثر می‌گذارند.

۵- همه‌ی موجودات در اساس از وحدت کامل برخوردارند.

با در نظر داشت موارد فوق است که ارسطو فلسفه‌ی ملطی را فلسفه‌ی طبیعت‌گرا نیز نامیده است. فیلسوفان این مکتب به کشف ماهیت جهان طبیعی توجه داشتند و تصور می‌کردند که جهان مانند ساختمان بزرگی است که از مواد معینی ساخته شده و وظیفه‌ی فلسفه آن است که تشخیص دهد جهان از چه موادی ساخته شده است. مطرح‌ترین و اثرگذارترین اندیشمندان این مکتب «اناکسی مندروس» و «اناکسی مینس» هستند که در بخش آینده به ایشان خواهیم پرداخت.

پانویس‌های مربوط به (۱-۱-ب)

(۱): به نقل از ویکی‌پدیا دانشنامه‌ی آزاد

(۲): Anthropomorphism

(۳): Abstraction

(۴): به نقل از ویکی‌پدیا دانشنامه‌ی آزاد



امتیازات مردان بر زنان و احکام تنبیه زنان در قرآن



صمیم آزاد

۳- نظام حقوقی اسلام با نظام تکوین و آفرینش هماهنگ است. حق مدیریت مرد، به خاطر ساختار جسمی و روحی اوست. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ».

۴- برتری‌های طبیعی فضل الهی است. «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ». برخلاف دیدگاه عمیقاً ارتجاعی، توهین آمیز و زن ستیزانه محسن قرآینی و آیت الله‌های دیگر، زنان مانند مردان توانا و باظرفیت اند. آنها قادر اند که هم خانواده‌شان را اداره نمایند، هم احزاب و هم دولت را. زنانی بوده و هستند که احزاب و دولتهای بزرگ را رهبری و اداره کرده و میکنند. از جمله، آنجیلا مرکل، نخست وزیر آلمان در حدود ۲۰ سال می شود که کشور آلمان را رهبری می کند. ترازمی و تاچر نخست وزیران بریتانیا بودند. بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان بود. اندرا گاندی نخست وزیر هند بود. در اینجا بحث بر سر افکار ارتجاعی زنان فوق نیستند، بلکه بحث بر سر توانایی زنان است.

همچنین، در سراسر دنیا صدها میلیون زن قاضی، وکیل، مدیر، وزیر، نخست وزیر، مخترع، محقق، داکتر، انجینر، پژوهشگر، معلم، استاد دانشگاه، رهبران احزاب و ورزشکاران قوی و موفق بوده و هستند. اگر به زنان مردان فرصتها و امکانات برابر داده شود، زنان مانند مردان ظرفیت و توانایی همه کارها را دارند. آنها نیاز به قییم و نگهداری ندارند. دینداران و مردسالاران نگذاشته و نمی گذارند که زنان آزاد باشند، رشد کنند و برای جلوگیری از رشد و پیشرفت آنها از همه نوع ابزار استفاده کرده و می کنند.

به علاوه، هم اکنون میلیونها زن در سراسر دنیا وجود دارند که بدون سرپرست و نگهداری زنانه گمی شان را موقوفانه می چرخانند و نیاز به قییم و نگهداری ندارند. آنها کاملاً مستقل بوده و حاکم بر سرنوشت شان اند. آنها کار می کنند و زنانه گمی شان را با میل و اراده و اختیارشان پیش می برند.

«دانشنامه اسلامی» می نویسند: «شیخ طوسی» گوید: حسن و قتاده و ابن جریج و سدی گویند: که مردی زن خویش را مضروب ساخته بود، زن شکایت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و درخواست قصاص نمود سپس این آیه نازل گردید. در آیه فوق راجع به چند نکته صحبت شده است. همه نکات آیه فوق را همراه با تفسیرش به نقد می کشیم.

۱- مردان سرپرست و نگهدارنده زنان اند!

در آیه فوق محمد از قول خدایش مردان را سرپرست و نگهدارنده زنان خوانده است. آیه قرآن می گوید که: «مردان، سرپرست زنانند، به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده...» در اینجا منظور قرآن از برتری برخی / بعضی بر برخی دیگر، برتری مردان بر زنان است. به این معنی که مردان بر زنان برتر بوده و باید سرپرست و نگهدارنده شان باشند و زنان نمی توانند بدون سرپرست / قییم به زنده گی شان ادامه بدهند.

محسن قرآینی در تفسیر آیه فوق در بخش «پیام‌ها» در «تفسیر نور» می گوید که مدیر خانه مرد است. در امور زنده گی باید تعقل و تدبیر بر احساسات و عواطف حاکم باشد. از نظر او چونکه زنان تعقل و تدبیر ندارند و احساساتی و پر عاطفه اند، پس مدیران خانه مردان اند. او حق مدیریت مرد بر زن را به خاطر ساختار فیزیکی و روحی مردان و برتریهای شان را طبیعی و فضل الهی توصیف می کند.

محسن قرآینی می گوید: «۱- در یک اجتماع دو نفری هم، یکی باید مسؤول و سرپرست باشد. مدیر خانه مرد است. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ».

۲- در اداره امور زنده گی، باید تعقل و تدبیر، بر احساسات و عواطف حاکم باشد. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ».

اسلام گرایان و جریانات اسلامی در مجموع زن ستیز اند. آنها می خواهند زنان مملوک، مطیع و نفقه خور مردان باشند. در جوامعی که اسلام گرایان مسلط اند زنان فرودست بوده و علیه شان خشونت و ستم اعمال می شود. افکار زن ستیزانه اسلام گرایان کاملاً مبنای قرآنی دارند. در قرآن زنان و مردان نابرابر اعلان شده اند. مردان فرادست اند و زنان فرودست. به مردان امتیازات فراوانی داده شده است. زنان باید فرمانبردار مردان، حافظ اموال و نفقه خور شوهران شان باشند. اگر زنان از مردان اطاعت نکنند، مردان حق دارند که زنان شان را لت و کوب و کتک کاری نمایند. یکی از آیات ضد زن، آیه ۳۴ سوره النساء است. این آیه عمق زن ستیزی دین اسلام را نشان می دهد:

سوره النساء (زنان)، آیه ۳۴: الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ۖ فَالضَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ۗ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ ۚ فَإِن أَطَعْنَ كُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا.

ترجمه مهدی فولادوند: مردان، سرپرست زنانند، به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و [نیز] به دلیل آنکه از اموالشان خرج می کنند. پس، زنان در دستکار، فرمانبردارند [و] به پاس آنچه خدا [برای آنان] حفظ کرده، اسرار [شوهران خود] را حفظ می کنند. و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاه‌ها از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر نکرد] آنان را بزنید؛ پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای سرزنش] مجوید، که خدا والای بزرگ است.

بر مبنای ادعای مفسرین قرآن محل نزول آیه فوق گویا شهر مدینه بوده و راجع به «شان نزول» این آیه

امتیازات مردان...

آیه فوق حتی از دوران خود محمد هم عقب تر است. در دوران محمد زانی وجود داشتند که مستقل بودند. آنها بدون قییم سفر می کردند، کار می کردند، زنده گی می کردند و تجارت می کردند. از جمله خدیجه، اولین همسر محمد زنی ثروتمند، شجاع و اداره کننده موفق بود. او پیش از ازدواج با محمد، زنی بیوه و تجارت پیشه بزرگ بود و در مسیری شام کاروان بزرگی را سرپرستی و رهبری می کرد. خود محمد با خدیجه کار می کرد و تحت امرش بود. سرانجام خدیجه با شوق، اراده و اختیار خودش با محمد ازدواج کرد و ثروت خدیجه زنده گی محمد را به کلی دگرگون ساخت.

واقعیت این است که در جوامع اسلام زده، زنان عقب نگهداشته شده اند. دین و مذهب و فرهنگ ضد زن، زنان را اسیر و مملوک مردان ساخته اند. در این جوامع مردان حاکم، قییم، فرادست و نگهدارنده زنان بوده و زنان فرودست و مملوک مردان اند. باید زنان و مردان مترقی و برابری طلب مبارزه نمایند و این وضع را تغییر بدهند.

۲- مردان نفقه ده زنان اند!

در آیه فوق محمد از قول خدایش مردان را نفقه ده زنان و زنان را نفقه خور معرفی می کند. آیه فوق میگوید: "... و [نیز] به دلیل آنکه از اموالشان خرج می کنند".

در ابتدای آیه فوق گفته می شود که مردان حق سرپرستی و نگهداری زنان را داشته و آنها بر زنان برتر می باشند. قرآن در ادامه آیه فوق می گوید که مردان نفقه ده زنان بوده، از اموالشان خرج نموده و همه مایحتاج زنان را تأمین می کنند.

همه مفسرین قرآن می گویند که هزینه زنده گی زنان به عهده مردان می باشد. ماله کشان اسلامی نفقه را امتیاز زنان می دانند.

محسن قرایتی نیز در بخش «پیام ها» در «تفسیر نور» راجع به آیه فوق می نویسد: "۵- هزینه زنده گی، بر عهده مرد است. «بِمَا أَنْفَقُوا»"

آیه فوق هم به ضرر مردان است و هم به ضرر زنان. این آیه به ضرر مردان است، چونکه مردان باید همیشه نان آور خانواده هایشان باشند و همیشه زحمت بکشند

تا مایحتاج شان را تأمین نمایند. سراسر زنده گی مردان با زحمت، رنج و پیدا کردن لقمه نان برای خانواده هایشان سپری می شود. آنها در زنده گی شان هیچ گونه آرامش، راحتی، آسایش و پیشرفت نمی داشته باشند.

همچنین، آیه فوق به ضرر زنان است، چونکه زنان را به نفقه بگیر تبدیل می کند. از نظر اقتصادی زنان همیشه وابسته به مردان می باشند. این آیه غرور زنان را می شکند، استقلال اقتصادی زنان را نفی می کند و آنها را حقیر، ذلیل و ناتوان می سازد. زنان مجبور می شوند که برای کوچکترین نیازشان دست به سوی شوهران شان دراز نمایند. اگر شوهران شان نباشند و یا آنها دچار مشکلات و آسیب جسمی و روانی بشوند، زنان نمی توانند که مخارج شان را تأمین نمایند. آنها گرسنه و دربر می شوند. وقتی زنان استقلال اقتصادی نداشته باشند، آنها دچار ده ها نوع مشکلات می شوند.

به نظر من بدترین وابسته گی، وابسته گی اقتصادی است. وقتی زنان هیچ نوع درآمدی نداشته باشند، آنها همیشه به مردان محتاج بوده و همیشه از آینده شان ترس و نگرانی میداشته باشند. ترس زنان از آینده شان سبب می شود که آنها توهین، تحقیر، خشونت، ذلت، بی حرمتی، فحاشی، طعنه و انواع ستم و بی حقوقی را در خانواده های شان تحمل نمایند. زنان باید چنین احکامی را زیر پانهاده و خود را وابسته به مردان نسازند. نفقه بگیری توهین، تحقیر و ذلیل ساختن زنان است.

۳- زنان صالح، زنان فرمانبردار و حافظ اسرار و اموال شوهران شان می باشند!

در آیه فوق محمد از قول خدایش زانی را صالح و شایسته توصیف می کند که فرمانبردار شوهران و حافظ حقوق شوهران شان باشند. به این قسمت آیه فوق توجه فرمایید: "... پس، زنان درستکار، فرمانبردارند [و] به پاس آنچه خدا [برای آنان] حفظ کرده، اسرار [شوهرها خود] را حفظ می کنند."

در حقیقت محمد از قول خدایش زنان فرمانبردار و خادم شوهران شان را می پسندد و آنها را تعریف و تمجید می کند. در این قسمت آیه نیز تبعیض میان زنان و مردان مشاهده می شود. مطابق به حکم قرآن، مردان همیشه فرمانده، رئیس و دستور دهنده و زنان باید فرمانبردار شوهران شان باشند. هر دستور و فرمانی که مردان صادر نمایند، زنان باید اطاعت و اجرا نمایند.

همچنین، در آیه فوق محمد از قول خدایش زانی را می پسندد و تعریف و توصیف می کند که اسرار و حقوق شوهران شان را فاش نساخته و در غیبت شوهران شان، حافظ حقوق شان باشند. به این معنی که زنان باید در غیاب شوهران شان، هم خود را حفظ نمایند و هم حافظ اسرار شوهران شان باشند.

محسن قرایتی راجع به این قسمت آیه در بخش «پیام ها» در «تفسیر نور» می نویسد: "۱۴- نشانه ی همسر شایسته، رازداری، حفظ مال و آبرو و ناموس شوهر در غیاب اوست. فَالصَّالِحَاتُ... حَافِظَاتُ لِّغَيْبِ».

در اینجا سوال پیش میاید که اگر شوهران زنان بد خلق، ظالم، مضر، خاین و جانی باشند، آیا بازهم زنان اسرارشان را حفظ نمایند؟ به عبارت دیگر، اگر شوهران ستمگر باشند و علیه زنان خشونت اعمال نمایند، آیا بازهم زنان ساکت و آرام باشند و اسرار شوهرانشان را فاش نسازند؟ اگر شوهران خاین باشند و با زنان دیگر مدام عیاشی نمایند، آیا بازهم زنان خود را حفظ کنند و اسرارشان را فاش نسازند؟ اگر شوهران متجاوز بر کودکان و زنان و دختران باشند، آیا بازهم خانم های شان اسرارشان را فاش نسازند؟ اگر شوهران قاتل باشند، آیا بازهم خانم های شان اسرارشان را فاش نسازند.

به نظر من اگر زنان نسبت به هر نوع ستم، بد رفتاری، بی عدالتی، توهین، تحقیر، بی حرمتی، بی عزتی و خشونت شوهران شان ساکت باشند و اسرار شوهران شان را فاش نسازند، آنها به خود شان جفا می کنند و چنین زنان به هیچ وجه شایسته احترام نیستند. زانی که ستم و خشونت و تحقیر و توهین و بی حرمتی را تحمل می کنند، آنها برده گانی بیش نیستند. زانی که بی وفایی، عیاشی و بی عفتی شوهران شان را تحمل می کنند، آنها حقیراند.

علاوه بر اینها، قرایتی می گوید که زنان باید حافظ اموال شوهران شان باشند. به نظر من، وقتی زن و مرد زنده گی مشترک تشکیل می دهند، اموال خانه متعلق به هر دو می باشند و هر دو باید سهم برابر داشته باشند. اما نگاه محمد و خدای موهوم اش زن ستیزانه است. او می گوید که اموال خانه متعلق به شوهران است، اما زنان فقط حافظ و نگهدارنده اموال شوهران شان اند. زنان مثل خدمتکاران، کنیزان و مسافری اند و صاحب اموال خانه شان نمی باشند.

محسن قرایتی در توجیه آیه فوق در بخش «پیام ها» در «تفسیر نور» چنین می نویسد: "۶- قانونگذار باید در وضع ادامه در صفحه ۱۶

امتیازات مردان...

قانون، به تفاوت‌های طبیعی زن و مرد در آفرینش، توجه داشته باشد. الرَّجَالُ قَوَامُونَ... بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ.

۷- نشانه‌ی شایسته گی زن، اطاعت و تواضع او نسبت به شوهر است. «قَاتِنَاتٌ».

۸- نشانه همسر شایسته، حفظ خود در غیاب شوهر است. «حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ».

۹- اطاعت زن از شوهر و حفظ حقوق وی، مشروط به تأمین زنده گی او از سوی مرد است. بِمَا أَنْقَضُوا... فَالصَّالِحَاتُ قَاتِنَاتٌ حَافِظَاتٌ»

محسن قرابتی می گوید که چونکه زن و مرد از نظر طبیعی تفاوت‌هایی دارند، پس قانونگذار باید در وضع قانون توجه داشته باشد. می گوید: چونکه برتری مرد بر زن طبیعی / ذاتی است، پس زن باید همیشه مطیع مردان باشد. نشانهٔ زنان شایسته، اطاعت و تواضع شان نسبت به شوهران شان است. چونکه مردان نفقه ده زنان اند، زنان باید از مردان اطاعت نموده و حقوق شان را حفظ نمایند.

محسن قرابتی ماله کشی می کند. درست است که مردان و زنان از نظر فیزیکی تفاوت دارند، اما نباید تفاوت‌های فیزیکی شان باعث شود که مردان بر زنان برتری حقوقی داشته باشند. این بینش از بنیاد غلط و زن ستیزانه است.

۴- مردان حق دارند که زنان نافرمان و سرکش خود را تنبیه بکنند!

در آیهٔ فوق محمد از قولِ خدایش به شوهران حق می دهد که ابتدا زنان نافرمان و سرکش شان را نصیحت نمایند و اگر نصیحت نتیجه نداد، آنها را مجازات و تنبیه نمایند. آیهٔ قرآن می گوید: "... و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاه‌ها از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر نکرد] آنان را بزیند؛ پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای سرزنش] مجوید، که خدا والای بزرگ است."

محمد از قولِ خدایش برای مطیع ساختن زنان، چند حکم داده است. به احکام ذیل توجه فرمایید:

۱- پند/ نصیحت: در آیهٔ فوق محمد از قولِ خدایش در قرآن حکم صادر نموده است که اگر مردان مؤمن از نافرمانی زنان شان ترس داشته باشند و زنان شان فرمانبرداری نکنند، ابتدا آنها باید زنان شان را نصیحت نمایند.

۲- دوری از خوابگاه/ بستر زنان: در صورتی که «پند/ نصیحت» تأثیر نداشته باشد، شوهران باید از همبستر شدن با زنان شان خودداری نمایند. این حکم ظالمانه به مقصد شکستادن غرور زنان و مطیع ساختن شان صادر شده است. محمد می دانست که در صورتی که شوهران از همبستر شدن با زنان شان پرهیز نموده و عشق و محبت نشان ندهند، بعد از مدتی زنان مجبور می شوند که تسلیم فرمان شوهران شان بشوند و همه خواستها و دستورات شان را بدون چون و چرا قبول نمایند. چونکه وقتی مردان از همبستر شدن با زنان دوری نمایند، زنان رنج می برند و از ترس آیندهٔ شان مجبور می شوند که بدون قید و شرط تسلیم شده و پیش شوهران شان عذر و زاری و تضرع نموده و رفتار زشت و خشونت آمیز شوهران شان را تحمل نمایند.

۳- کتک کاری: در صورتی که دوری شوهران از همبستر شدن با زنان شان نیز تأثیر نداشته باشد و زنان شان مطیع نشوند، آنگاه شوهران باید زنان شان را کتک کاری نمایند. کتک کاری زنان به خاطر نافرمانی، زشت ترین و ظالمانه ترین دستور محمد و خدای موهوم اش است. این آیه عمق زن ستیزی دین اسلام را آشکار می سازد.

۴- زنان مطیع/ فرمانبردار: در آیهٔ فوق محمد از قولِ خدایش حکم صادر می کند که در صورتی که زنان از شوهران شان اطاعت نمایند، شوهران نباید زنان شان را سرزنش نموده و مورد ظلم و ستم قرار بدهند.

محسن قرابتی راجع به نکات فوق در بخش «پیام‌ها» در «تفسیر نور» چنین می گوید: "۱۰- علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد. پیش از آنکه زن ناشزه شود، چاره یی بیندیشید. «تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ». ۱۱- مرد هیچ حقی در آزدن همسر مطیع خود ندارد. «فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا».

۱۲- سه مرحله موعظه، ترک هم‌خوابی و تنبیه، برای مطیع کردن زن است. پس اگر از راه دیگری زن مطیع می شود، مرد حق برخورد ندارد. جمله‌ی «فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ» نشانهٔ آن است که هدف اطاعت است، گرچه از طریق دیگری باشد.

۱۳- تواضع زن، ضعف نیست، ارزش است. «فَالصَّالِحَاتُ قَاتِنَاتٌ». ۱۴- نشانه‌ی همسر شایسته، رازداری، حفظ مال و آبرو و ناموس شوهر در غیاب اوست. فَالصَّالِحَاتُ... حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ

۱۵- برخورد با منکرات باید گام به گام و مرحله به مرحله باشد. موعظه، قهر تنبیه. فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ...

۱۶- تا موعظه مؤثر باشد، قهر و خشونت ممنوع و تا قهر و جدایی موقت اثر کند، تنبیه بدنی ممنوع است. فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ... وَاصْرَبُوهُنَّ.

می بینید که محسن قرابتی می گوید که قبل از اینکه زن ناشزه/ نافرمان شود، شوهران باید چاره یی بیندیشند. شوهران حق ندارند که همسران فرمانبردارشان را آزرده بسازند. و اما اگر زنان مطیع نشدند، شوهران باید ابتدا آنها را نصیحت کنند. اگر نصیحت تأثیر نداشت، باید از بسترشان دوری نمایند. و اما اگر دوری از بستر هم تأثیر نداشت، باید زنان شان را بزیند. برای تنبیه زنان، این سه حکم در قرآن صادر شده است.

آیهٔ فوق نشان می دهد که تبعیض جنسیتی، بدر رفتار، بی حرمتی، توهین، تحقیر و خشونت علیه زنان در ذات دین اسلام است. زنان باید تابع و فرمانبردار شوهران شان باشند، در غیر آن، مردان حق دارند که آنها را تنبیه و مجازات نمایند.

۲۲ مارچ ۲۰۲۰



به منتقدان افغان مارکسی...

این ها گرایش سوسیالیسم کارگری را متهم می-کنند که گویا مانند این آقایون سر عقل نیامده و از تجربه شکست فکری و عملی آنها نیاموخته است؛ این جماعت سرگردان و در عین حال پر مدعا پراتیک و شکست سوسیالیسم بورژوایی و سرمایه داری دولتی را که در گذشته نچندان دور کعبه آمالش را می ساخت، چه در افغانستان و چه در سایر کشورها، به پای شکست سوسیالیسم و ادعائنامه طبقه کارگر علیه بورژوازی و نظام سرمایه داری می نویسند.

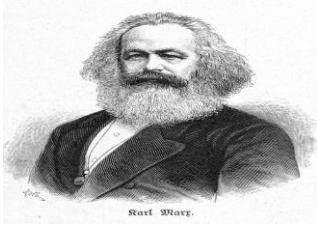
ویژه گی تئوری سوسیالیستی در این است که وجود مبارزه کارگران، گاه آشکار و گاه نهان، علیه سرمایه را در این جامعه پیش فرض دارد. این تئوری سوسیالیستی نیست که مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری را راه می اندازد؛ مبارزه طبقاتی یک امر جاری است. تمام تجربه و موقعیت عینی طبقه کارگر فارغ از هر درک تئوریک او را ناگزیر از تقابل با مناسبات حاکم بورژوایی می سازد و این مبارزه برای آحاد این طبقه یک امر "انتخابی" نیست. کار تئوری سوسیالیستی تسهیل امر مبارزه، شناخت موانع و تحلیل از آن اوضاع و شرایطی است که این مبارزه در آن در جریان است.

مارکسیسم یکی از آن تئوری های است که به دلیل مقبولیت اجتماعی اش در گذشته، توسط جنبش های سیاسی برای تحقق اهداف اجتماعی و طبقاتی دیگر به خصوص در کشورهای موسوم به جهان سوم مورد بهره برداری قرار گرفت، از جمله هر دو نحله چپ بورژوا-ناسیونالیست در افغانستان. جالب است که منتقدان مارکسیسم در

افغانستان پراتیک اجتماعی و شکست پروژه های سیاسی خودشان را به پای شکست سوسیالیسم کارگری مارکس می نویسند و برخی شان از جنایاتی که خود و جنبش های از این جنس مرتکب گشته اند را از زبان سخن گویان و مجریان نظام سرمایه داری به کمونیسیم و باورهای سوسیالیستی نسبت می دهند. این روزها مد شده و هر نیمچه سواد دار و روشنفکر روان نژند افغانی در کنار ملا هبت الله، سیاف و گلبدین و غنی مدعی نقد مارکسیسم تشریف دارد. نغاره به دست به مارکسیست ها حمله ور می شوند و آن ها را سرزنش می کنند که به تئوری "عتقیه" قرن نوزدهم چسبیده اند؛ این حرف ها را معمولاً روشنفکران پشیمان و تازه-لیبرالی میزنند که مارکس قرن نوزدهمی را رها کرده اند تا به آدام اسمیت قرن هژدهمی اقتداء نمایند. این ادعا خیلی مضحک است و زره بی به واقعیت ربط ندارد؛ در هیچ زمانی برای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر تئوری مارکس شریعت جامد نبوده و همچنان نیست، فعالان و نظریه پردازان این جنبش به طور مداوم تلاش و کنکاش کرده اند تا با به کار بستن متدلوژی تحلیل مارکسیستی تبیین عینی از وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و راه حل ارائه بدهند.

دل بسته گی ما به مارکسیسم به سبب وفاداری مکتبی و "ایدئولوژیک" نیست. اگر رجوع به مارکسیسم برای فعالان جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر اهمیت دارد به این دلیل ساده و بدیهی است که فعلا تئوری مارکس بهتر از هر تئوری دیگری به پایه یی ترین نیاز تئوریک جنبش طبقه کارگر برای پیشروی پاسخ داده است. بنابراین وفاداری فعالان سوسیالیست طبقه کارگر قبل از هر چیزی از وفاداری طبقاتی و نه وفاداری مکتبی سرچشمه می گیرد. شما تئوری راه گشا و بهتر دیگری نسبت به اندیشه های مارکس که

امر مبارزه طبقه کارگر را تسهیل نماید و به درد جنبش طبقه کارگر برای شناخت عمیق تر از دشمنان طبقاتی خودش و سرانجام برای برچیدن بساط استثمار و پایان دادن به موقعیت فرودست طبقه کارگر بخورد، به ما نشان بدهید تا ما همین امروز طرفداری مان را از آن تئوری اعلام بداریم. حقیقت امر اما چیز دیگری است؛ منتقدان تئوری مارکسیسم در واقع مشکل شان با جنبش کمونیستی طبقه کارگر و تئوری های سوسیالیستی مارکس که «منافع طبقاتی»، «مبارزه طبقاتی» و «ضدیت کار و سرمایه» را بیان و برملا می سازد است. مشکل این آقایون با تئوری مارکسیسم نیست، بلکه با جنبشی است که مارکسیسم تئوری یی برای آن است.



**امر رهایی و آزادی بدون
سازمانیابی، شکل پذیری
طبقه کارگر و ایجاد حزب
سوسیالیستی کارگری میسر
نیست. به پیش در راه ایجاد
یک چنین گردانی!**



Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 55

April 2020

به منتقدان افغان مارکس و سوسیالیسم کارگری

فهم آزاد 

بیست و یکم است. برخی از این‌ها که زمانی زیر سقف خانه‌ها و مجالس شان از انقلاب و مبارزه برای دیگرگونی اجتماعی لاف می‌زدند، حالا هم برای در آوردن ادای "روشنفکری" ممکن است که وجود طبقات و حتی منفعت مشترک طبقه کارگر را بپذیرند، ولی نه در جامعه افغانستان. از نظر این‌ها، همان‌گونه که مارکسیست‌ها را به جوامع اروپای غربی و مبارزه فرمیستی در آن جوامع ارجاع می‌دهند، کاهش نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی و بهبود وضعیت عمومی طبقه کارگر تنها از طریق بهبود وضعیت کل جامعه، بسط صنعت، رشد اقتصادی و "آزادی و استقلال" و نظایر آن میسر است و بس.

به این ترتیب از منظر عقلای این طیف و این نحله می‌توان به وجود طبقات و فاصله طبقاتی به عنوان واقعیات عینی قابل بود ولی در عین حال تضاد منافع طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار را اعتقاد ایدئولوژیک دانست و آن را محصول درک و تبیین قرن ۱۹ که گویا امروزه دیگر فاقد اعتبار است، اعلام داشت.

طبقاتی حتی برای بازمانده‌های چپ که امروزه به سرمایه و میکائیزم بازار دخل شان را بسته اند، نباید اعتقاد ایدئولوژیک جلوه کند. (البته فراموش نشود که در میان بازمانده‌های چپ بورژوا-ناسیونالیست و مدعیان روشنفکر و "خردورز" که سه دهه آزرگار در سکوت مرگبار فرو رفته بودند سر از سوراخ‌های شان بدر کرده و امروز در دوران کهولت و کبر سن به گذشته "مبارزاتی" شان که در عمل هیچ ربطی به آرمانهای آزادی‌خواهانه و انسانی سوسیالیسم و طبقه کارگر نداشته لعن و نفرین می‌فرستند، هستند کسانی که حتی نفس وجود سرمایه‌داری و طبقه کارگر در افغانستان را انکار می‌کنند.)

اما آنچه که مورد مناقشه است و در تبصره‌هایی که در مورد آموزه‌های مارکس از جانب این "منتقدان" ملی-مذهبی مطرح شده است و این طیف آن را "ایدئولوژیک" می‌خوانند، نفس قائل بودن به تضاد منافع طبقات، تضاد منافع طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار و درک سوسیالیسم کارگری از آن و مبارزه برای سازمان دادن جامعه درخور و شایسته انسان قرن

این چند روز کسانی از بازمانده‌های چپ در پلیمیک با پیکار جو رحمانی در "نقد" مارکس قلم زده اند. خواستم هر چند کوتاه سهمی در پاسخ به این منتقدان گرفته باشم.

این واقعیت که وضعیت هر فرد کارگر (و سایر اقشار و طبقات فرودست) در جامعه‌ی چون افغانستان تابع موقعیت عمومی این طبقه در جامعه است و این را هیچ کسی که انصاف و ذره‌ی شرافت سیاسی داشته باشد نمی‌تواند انکار نماید؛ چرا که ستم و نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی موجود در جوامعی مانند افغانستان آنقدر عریان و هولناک است که انکار وجود طبقات و سرنوشت طبقاتی با هر طرفند و بهانه‌ی که از جانب نخبه‌های طبقات فرادست و معجزگویان آنها انجام شود را غیرممکن و بی اعتبار می‌سازد. بنابراین در کشورهای پیرامونی نظام سرمایه‌داری همانند افغانستان که نابرابری‌ها شدیدتر از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری عمل می‌نماید باور به منفعت مشترک